

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

در این نظریه اول برای تقدیم مقید بر مطلق که عبارت بود از این که کبرای حجیت ظهور مقید است عقلاً و شرعاً بر این که اظهري برخلافش نباشد، خب وجوه را بیان کردیم منتها قهراً این تعلیق و مشروط بودن حجیت ظواهر به این که اظهري در قبالش نباشد، یک مخصّصاتی هم باید داشته باشد و دارد و الا نقض می‌شود. من جمله در باب حکومت گفتیم که حاکم بر محکوم مقدم است ولو این که اضعف باشد و حاکم اظهر باشد. خب پس بنابراین باید یک قیودی این قاعده و این کبری داشته باشد و هم چنین باید توجه داشته باشیم که اگر آن مبنای دوم درست بشود و ما قبول کنیم که یک قرائن عقلائی‌ای وجود دارد به این معنا که عقلاء یک قرائنی را تعبیه کردند برای استفاده کردن از آن‌ها برای توضیح آن کلمات دیگرشان. اگر چنین امری را قبول کردیم در بدو، دیگر نوبت به این امر اول نمی‌رسد یعنی دیگر احتیاج ندارند به این که حجیت ظهور را بیایند تقییدش بکنند، به خاطر این که علی ضوء آن قرینه، اصلاً ممکن بگوییم ظهور محقق نمی‌شود. حالا این اجمالی است که ان شاء الله در خود قرینه که وارد شدیم، آن جا باید بررسی بکنیم که این قهراً طولی می‌شود یعنی اگر آن را گفتیم، دیگر ممکن است بگوییم این اولی معنا پیدا نمی‌کند.

خب حالا در این نظریه اول ما دو امر داشتیم. یکی کبری بود که تقید حجیت ظهور به این بود که اظهري برخلافش نباشد و یکی هم صغری بود و آن ادعای این بود که بگوییم که مقید اظهر است از مطلق تا آن کبری بر آن تطبیق بشود و بگوییم حالا بنابراین بر طبق این کبری باید این مقید را مقدم بداریم بر مطلق.

خب تا حالا کلام ما در اثبات آن کبری بود.

اما بررسی صغری: مقید اظهر از مطلق است (3:40)

حالا کلام در این صغری است که به چه دلیل می‌گویید که مقید اظهر است.

راه اول:

مرحوم محقق شهید صدر قدس سره این وجه را در عبارت فرمودند که چون هم مطلق ظهورش بر اساس ظهور حال است، و هم مقید ظهورش بر اساس ظهور حال است منتها ظهور حال در مقید اشد است، اقوی است تا ظهور حال در مطلق. چرا؟ چون ظهور حال در ناحیه مطلق ناشی از سکوت در مقام بیان است. بعد از این که احراز کردیم مولی در مقام بیان است و می‌خواهد ما فی الضمیرش را بیان بکند، حالا سکوت کرد، این سکوت، این نگفتن، ظهور پیدا می‌کند بر این که چیزی نیست و آن که می‌خواهد بگوید همین است. اما در مقید گفته چیزی را، اظهار کرده، بیان کرده، تقیید آورده، این ظهور حال در این که آن چه گفته است اراده کرده است، اشد است تا این که نگفته. چرا؟ علت

اشدیت چیست؟ علت اشدیت همان است که در قاعده دوران امر بین زیاده و نقیصه علماء فرمودند که انسان خیلی وقت‌ها، کثیراً ما یک چیزی را دلش می‌خواهد بگوید، جداً هم بناء دارد بگوید اما یادش می‌رود، غفلت می‌کند، البته این که می‌گوییم کثیراً ما، بالنسبه است، نسبی است. اتفاقاً یک چیز دیگر می‌گوید و آن یکی از ذهنش می‌پرد. خب در این جا که مولی سکوت کرده و چیزی نگفته، ممکن است واقعاً می‌خواسته بگوید ولی اشتغال به امری پیدا کرده، حواسش پرت شده و نگفته. البته این‌ها در مورد معصوم علیه السلام نیست ولی چون ما با وسائط این‌ها را می‌شنویم ممکن است این روات این جوری باشند. حالا در عرف عام: پس ممکن است غفلت برایش پیدا شده باشد. این غفلت که چیزی را قصد داشته، می‌خواسته ابراز بکند، بگوید، اما نگفته از روی فراموشی، از روی سهو، از روی غفلت، خیلی پیدا می‌شود. اما آن طرف که چیزی را نمی‌خواسته بگوید، حالا نمی‌خواسته بگوید یا به جهت این بوده که اصلاً مصلحت نداشته یا تقیّه نمی‌خواسته بگوید یا هر چیز دیگر، نمی‌خواسته بگوید اما اشتباه بکند و بگوید، کم است. علتش این است که گفتن انتباه می‌خواهد، چون فعل دارد از او سر می‌زند. آن عدم است لذا انتباه نمی‌خواهد. این، فعل است که دارد از او سر می‌زند و فعل اختیاری بدون التفات از عاقل سر نمی‌زند. اختار و قصد و آن وقت بگوییم اشتباه کرده. چون وقتی که انتباه دارد، انتباه اشتباه‌زدایی دارد. انتباه غفلت‌زدایی دارد. انتباه ضد غفلت است. بنابراین در ناحیه گفتن اسباب غفلت، اسباب اشتباه، اسباب سهو خیلی تصورش ضعیف است، مشکل است چون برخلاف انتباه است، چون کار عملی است، فعل وجودی دارد از او سر می‌زند، تقیید است و تقیید یک فعلی از فاعل است لذا توجه می‌خواهد، انتخاب می‌خواهد و بنابراین با توجه و انتخاب دیگر بگوییم سها، نسا و غفل این‌ها خیلی دور از ذهن است.

بنابراین دو تا ظهور حال در این جا وجود. یکی در ناحیه مطلق و دیگری در ناحیه مقیّد. ظهور در ناحیه مقیّد به این بیان و توضیحی که عرض کردیم اقوی و اشد است.

سؤال: ما که کبرای دوران امر بین زیاده و نقیصه را قبول نکردید.

جواب: نه آن را قبول نکردیم ولی نگفتیم اشد نیست، اظهر نیست. این جا می‌خواهیم صغرای اشد و اظهر را درست بکنیم.

سؤال: خودتان هم گفتید ثابت نیست که همیشه این طوری باشد. حالا یک طنی داریم.

جواب: بله ظن داریم یعنی همین دیگر. یعنی بفرمایید که مظنه داریم، مشکلی درست نمی‌کند.

سؤال: حجت باشد یا نه ...

جواب: نه نه، خوب دقت بکنید. در این جا فرض این است که کبرای ما می‌گوید حجیت ظهور مقیّد است به این که اظهر برخلافش نباشد. حجیت ظهور نه دوران بین زیاده و نقیصه. آن چیز دیگری است. با آن بیاناتی که گفتیم اثبات می‌شود که حجیت ظهور مقیّد است به این که اظهري برخلافش نباشد. و حالا می‌خواهیم بگوییم مقیّد اظهر است و خب این بیان برای اظهریت دارد اقامه می‌شود. نمی‌خواهیم بگوییم حالا این حجت است بلکه می‌خواهیم بگوئیم که این، شرط آن است. خودش که لازم نیست حجت باشد. این، شرط حجیت ظهور است. شرط حجیت ظهور این است که این برخلافش نباشد. مثل این که شما بگویید شرط خبر واحد این است که ظن برخلاف نداشته باشد اگرچه ظن خودش

لا یعنی من الحق شیئاً. این شرط آن است نه این که خودش بخواهد حجت باشد.

سؤال: استاد ظاهراً این ظهور حال در مطلق هم برای خود بیانی است در مطلق هست نه برای عدم بیان. همان طور که در مقید هم ممکن است نسبت به خودش خب مطلق است دیگر. یک مقید دیگری برایش بیاید.

جواب: خب بله نسبت به آن دیگری ظاهر است. مثلاً گفته: «اکرم العالم العادل» و ممکن «الاعلم» هم داشته باشد. خب نسبت به آن «الاعلم» ظاهر است اما نسبت به العادلش چه؟ اظهر است تا آن که گفته «اکرم العالم».

سؤال: نه عرضم این است که خود آن مطلق که ظهور حال از آن می‌گیرید مال لفظ مطلق است.

جواب: بله ببینید این‌ها دیگر مباحثش در بحث مطلق است و آن جا. این که شما می‌فرمایید که خود لفظ است، این بنابر مسلک قبل از سلطان العلماء است. که آن‌ها می‌گفتند اطلاق جزء موضوع له الفاظ است. یعنی اصلاً واضع وضع کرده الفاظ را برای معانی مطلقه پس بنابراین اصلاً مقدمات حکمت نمی‌خواهیم بلکه خود اصالة الحقیقه اقتضای اطلاق را دارد چون اطلاق جزء موضوع له است. این فرمایش شما طبق مسلک آن‌ها است. اما السلطان العلماء که ایشان تحولی ایجاد کرده و این حرف حق از ایشان شروع شده، این تنبیه از ایشان شروع شده که نه اطلاق جزء مدلول الفاظ نیست. از ایشان به بعد این مطلب را دیدند مطلب درستی است و فراگیر شده. یعنی همه بزرگان اصول فی ما نعلم همه قبول کردند و گفتند این حرف درسته. خب حالا که این جوری است و موضوع له الفاظ الطبیعة المهملة است. حالا که طبیعت مهمله شد، اطلاق لایشرط قسمی است. چه جور ما بفهمیم که این را اراده کرده؟ این به واسطه مقدمات حکمت است. حالا مقدمات حکمت چیست، چند تا است، البته در آن خلاف است. این‌ها بحث‌هایش برای مطلق و مقید است، بحث‌های خیلی مهمی هم هست، خیلی هم دقیق است اما برای آن جاست.

حالا این یک بیان است. بیان محقق شهید صدر قدس سره این است. بیان دیگری این جا وجود دارد برای اثبات این که مقید اظهر است. این بیان مرحوم محقق شهید صدر بیان قوی و کامل و متین.

راه دوم: (12:12)

بیان آخری است که در منتقى الاصول افاده شده و آن این است که دلالت اطلاق به سکوت است و به یک ظهور حال است یعنی به ظهور حال ساکت و سکوت در حال این که احراز کردیم در مقام بیان است. در این جا با مرحوم محقق شهید صدر یکی است. یعنی ظهور در ناحیه اطلاق به واسطه چه درست می‌شود؟ ظهور حال گوینده. اما در ناحیه مقید دلالت لفظیه است نه ظهور حال و دلالت الفاظ اقوای از دلالت ظهور حال است. این بیان دیگری است که در منتقى الاصول بیان شده. آن بیان را اصلاً ندارم ایشان.

عبارت‌شان در صفحه 300 از جلد هفت.

«أن الظهور المستفاد من الوضع أقوى من الظهور المستفاد من ظاهر الحال، فيكون

ظهور المقيد أقوى من ظهور المطلق، لأنَّ الأول لفظي

که مقید باشد

و الأخير بظاهر الحال.» [1]

این مطلبی است که این جا گفته شده.

اشکال راه دوم: (13:55)

عرض می‌کنم به این که آیا این مطلبی که در منتقى الاصول گفته شده تمام است یا تمام نیست؟ هیچ ظهوری اگر ظهور تصدیقی مقصود باشد بدون ظهور حال درست نمی‌شود. ظهور تصویری، مدلول تصویری بله این معلول وضع است و در آن جا دلالت لفظیه است. اما ظهورات تصدیقیه چه اولی چه ثانیه که سه تا بگویم یا آن جوری که عرض کردیم مجموعش شد هفت تا. شش تا دلالت تصدیقیه گفتیم داریم و یک دلالت تصویری که مجموعاً می‌شود هفت تا. چون دلالت استعمالیه، دلالت تفهیمیه، دلالت بر اراده که هر کدام هم دو قسم بود، مجموعاً می‌شد شش تا. این دلالات تصدیقیه کلش با چیست؟ منشأش ظهور حال است و الا لفظ که خودش چیزی دلالت بر این مطلب ندارد. این ظاهر حال شخص است که به ما می‌فهماند که می‌خواهد استعمال کند نه این که می‌خواهد تصحیح حلق کند، نمی‌خواهد تمرین کند، نمی‌خواهد تجوید این لفظ را و امثال این‌ها را بلد بشود. ظاهر حالش به ما می‌فهماند و الا اگر ظاهر حال نباشد ما چه می‌دانیم. این که اراده تفهیمیه دارد یعنی مطلب را می‌خواهد منتقل کند، این را هم لفظ دلالت نمی‌کند حتی اگر بگوید اريد أن انتقل بهذا اللفظ هذا المعنى باز خب ممکن است کسی بگوید همین‌ها را دارد تمرین می‌کند. پس حتی اگر تصریح هم بکند که به این کلام چنین چیزی اراده کردم، بدون ظهور حال نمی‌شود چون تنقل الکلام الى هذا الکلام. پس بنابراین این که اصل این که تفهیم می‌خواهد بکند، این که همین معنا را می‌خواهد تفهیم بکند، این که اراده جدیه دارد، این که همین معنا را می‌خواهد جداً اراده کرده، کل ذلک لایمکن تحققه الا بظهور الحال. بنابراین ما یک طرف ظهور حال داشته باشیم، و یک طرف دیگر دلالت لفظیه محض داشته باشیم وجود ندارد. هر دو طرف به ظهور حال است منتها یک جا ظهور حال باعث می‌شود لفظ حالا در اثر آن ظهورات و به ضم لفظ یک ظهوری پیدا می‌شود برای لفظ، و یک جا نه. بنابراین آن بیان صحیح همان است که محقق شهید صدر قدس سره فرموده است که هر دو طرف به ظهور حال درست می‌شود ظهور حال نقش دارد اما ظهور حال در آن جا از سکوت است، ولی ظهور حال در این جا از لفظ است.

سؤال: حاج آقا شاید بشود ...

جواب: خب حالا شما فکرش را بکنید بعد ببینیم چه جوری تصحیح می‌کنید.

سؤال: فکرش را کردیم.

جواب: فرمودید فکرش را کردیم یاد این مسأله افتادم که ابوی‌مان رضوان الله علیه نقل می‌کردند از مرحوم امام. خب مرحوم امام خیلی درسش پرحماسه بود. حالا دیروز هم روز ورود ایشان بود و ما در اثر غم مرحوم آقای شیرازی اصلاً غفلت داشتیم از دوازده

بهمن بودن و ورود مرحوم امام. حالا این ایام را گرامی می‌داریم و ان شاء الله این انقلابی که به دست ایشان و سایر مراجع و مردم وفادار به اسلام و مرجعیت محقق شد به اهداف عالی‌اش برسد که اهداف عالی‌اش همان پیاده کردن احکام الهی و مرصعات الهی است و ان شاء الله استمرار داشته باشد تا صاحب اصلی این انقلاب و انقلاب جهانی ان شاء الله ظهور بفرماید. و خدای متعال همه ما را توفیق درک وظایف‌مان در این موقعیت‌ها و انجام وظایف خالصاً لوجه تبارک و تعالی عنایت بفرماید.

(داستان: (18:50)

خب خیلی درس مرحوم امام پر حماسه بود. من بچه بودم با آقایم می‌رفتم درس ایشان و من از همان گرمی بیان ایشان خیلی کیف می‌کردم. مطالب را که نمی‌فهمیدیم. مثلاً خانه که می‌آدم و می‌خواست بازی کنم، حرکات ایشان را انجام می‌دادم که این جور می‌کند. علی ای حال آقایم می‌فرمودند که یک وقت خب آقا مشغول مطالب‌شان بودند در اصول و یک شخصی اشکال کرد و حالا مرحوم امام توجه نکردند یا چیز دیگر، خلاصه آن شخص گفت که آقا توجه بفرمایید. مرحوم امام فرمود قبل از این که نطفه تو منعقد بشود من توجه کردم. حالا آقا می‌فرماید من توجه فرمودم.

سؤال: به نظر می‌رسد منظور ایشان این باشد که در مورد مقید ما کأنّ این طور داریم که این متکلم اراد ما قال را. در مورد مطلق می‌خواهیم بگوییم که اراد ما لم یقل را. چون در مقید به لفظ نیآورده دیگر درسته. این که در طرف مطلق تعبیر به سکوت می‌کنند از باب همان لم یقل است. اراد ما لم یقل را. و الا آن ظهور حالی که ... دلالت تصدیقیه قائلیم ظاهراً منکرش نیستند. ایشان می‌خواهند بگویند که در طرف مطلق لم یقل بحث است. ما می‌خواهیم بگوییم که آقای متکلم ...

جواب: بابا ایشان می‌فرماید در مورد مقید دلالت لفظیه هست. عبارتش را خواندم. در مورد مطلق دلالت به ظهور حال است. دلالت لفظی اقوی است از دلالت ظهور حال. عرض می‌کنیم در دلالت لفظیه هم نمی‌شود پا بگیرد دلالت لفظیه الا به ظهور حال. دلالت لفظیه پا نمی‌گیرد الا به ظهور حال. بنابراین در این جا ظهور حال است و در آن جا هم ظهور حال است و این دو ظهور حال‌ها را با هم اگر بسنجیم، حرف مرحوم محقق شهید صدر است که آن ظهور حال اقوی از این ظهور حال است. حال اشکال ندارد شما تعلیق بزنید. ببینید یکی از چیزهای خوب همین است در طلبگی که حق همین است که در طلبگی اظهار عقیده آزاد است و هر کسی می‌تواند تعلیق بزند، اشکال بکند و خوشحالی ما هم به همین است که بله آقایان زحمت بکشند ده تا اشکال بکنند. اولاً، ثانیاً و ثالثاً تا عاشر

(داستان: (21:20)

و نقل هست که کسی تقریرات مرحوم آیت‌الله بروجردی را نوشته بود و خدمت ایشان داد. ایشان نگاه کردند و دیدند که مقّرر هیچ اشکالی نکرده، گفتند این جزوه شما خوبه، خوب نوشتید ولی - قریب به این مضمون - اشکالش این است که تعلیق ندارد. اظهار نظر ندارد. خب در یک جایش اقلاً یک اشکالی بکن، یک حرفی بزن ژ و امثال این‌ها. از آقای حاج شیخ عبدالکریم هم نقل شده که همین را فرمودند. آن‌ها مقید بودند که حوزه و کسانی که در حوزه هستند اهل فکر و تفکر و استدلال و نقض و ابرام و این‌ها باشند و این را تشویق می‌کردند.

و اما این یک مسأله که وجه این که این اظهر است چیست.

بیان دو مطلب مهم: (22:04)

حالا در این جا دو مطلب وجود دارد که متمیماً للبحث باید عرض بکنیم.

مطلب اول: بنا بر برخی از مبانی، مقیّد اظهر از مطلق نیست

مطلب اول این است که در منتقى الاصول اشکال فرموده به این که مقیّد اظهر از مطلق نیست علی بعض المبانی الحقّة بلکه دلالت مطلق قطعی است. دیگر بالاتر از قطع که چیزی نیست. دلالت مطلق قطعی است بنابراین نمی‌شود بگوییم مقیّد اظهر است.

توضیح مطلب ایشان:

ایشان می‌فرمایند که در باب مقدمات حکمت که مقدمه اولی این است که مولی در مقام بیان است. مقدمه ثانیه این است که با این که در مقام بیان است قرینه‌ای، قیدی، چیزی نیاورده. این که مولی در مقام بیان است محل اختلاف است. یعنی در مقام بیان چه چیزی است؟ در مقام بیان مراد جدی است؟ یا در مقام بیان مستعملّ فیه است. یعنی آن چه که می‌خواهد به ذهن مخاطبش منتقل کند. یعنی ما در مقام مقدمات حکمت باید احراز کنیم که این گوینده در مقام این است که چه چیزی را منتقل به ذهن مخاطبش کند تا بعد مخاطب از او عبور کند و برسد به مراد جدی، یا نه اصلاً در مقام بیان مراد جدی است؟ دو نظر هست. نظر مرحوم محقق آخوند که عبارتش صریح است در همان بحث مطلق و مقید که صاحب منتقى الاصول هم همین را می‌پسندد، این است که مراد از این که در مقام بیان است یعنی در مقام بیان این است که من این لفظ را در چه دارم استعمال می‌کنم و با این می‌خواهم چه چیزی را منتقل کنم به ذهن مخاطبم. مراد جدی مرحله بعد است که شما به واسطه اصالة التطابق آن را دریافت می‌کنید. آن، کار متکلم نیست. کار متکلم این است که زمینه را برای اصالة التطابق فراهم می‌کند که یک چیزی را می‌آورد وارد ذهن مخاطبش می‌کند چون خبر دارد که وقتی به ذهن مخاطب آمد، او با اصالة التطابق دریافت می‌کند که مراد جدی چیست. پس رسالت خود گوینده این است که این را به ذهن مخاطب با قید بیاورد، بی‌قید بیاورد، چه جور بیاورد.

آقای نائینی قدس سره فائل است به این که مراد از این که در مقام بیان است یعنی مولی در مقام بیان حکم آن مراد جدی‌اش است. این دو تا خیلی هم اثر دارد. آثاری دارد من جمله از آثارش همین مسأله مهم است که آیا مقیّد منفصل هادم ظهور اطلاق می‌شود یا نمی‌شود. اگر بگوییم اطلاق از اول می‌رود سر مراد جدی و ما باید احراز کنیم مولی در مقام بیان مراد جدی‌اش است، خب وقتی قرینه منفصله آمد هدم می‌کند این که در مقام بیان مراد جدی بوده. پس هادم الظهور می‌شود اما اگر بگوییم نه اطلاق از اول می‌رود سر آن که می‌خواسته به ذهن منتقل کند، به مراد جدی کار نداشته. بنابراین قرینه منفصله هم که پیدا بشود آن ظهور را از بین نمی‌برد. آن موقع هم خواسته همین را منتقل کند. بعد قرینه منفصله می‌خواهد جلوی اصالة التطابق را بگیرد که هم‌اش مطابق نیست.

اما چه آمد به ذهن؟، من چه خواستم بیاورم؟ بله همین را خواستم بیاورم. قرینه‌ی منفصله نقشش چیست؟ نقشش این است که آن اصالة التتطابق، نسبت به کل ما جاء فی الذهن نیست بلکه نسبت به بعضی‌هایش هست. خب این یکی از آثار مهم این مبنا است که آن جا آن را بگوییم یا این را بگوییم.

حالا اگر ما آن مبنای آقای آخوند را اختیار کردیم و گفتیم که اطلاق از این درست می‌شود که ما بدانیم و احراز کنیم که گوینده در مقام این است که چه می‌خواهد بیاورد به ذهن. آیا مطلق را می‌خواهد بیاورد یا با قید می‌خواهد بیاورد؟ عقل می‌گوید باید احراز کنی که در مقام بیان است یعنی می‌خواهد چه به ذهنت بیاورد و قید هم نیاورده. متکلمی است که احراز کردیم می‌خواهد به ذهن مخاطبش معنای این لفظ را منتقل کند، و خودش هم خبر دارد که اگر قرینه کنارش نیاورد چه منتقل می‌شود و در عین حال قرینه کنار نمی‌آورد. آیا این جا یقین پیدا نمی‌کنیم که آن چه این متکلم اراده کرده است که منتقل کند همین است. لیس الا. پس بنابراین مقدمات حکمت برای ما قطع می‌آورد چون یک برهان عقلی است، یک مقدمات عقلی است، و مقدمات عقلی یوجب القطع. این مقدمات عقلی برای ما ایجاد قطع می‌کند که بله آن که اگر مولی گفت که «الماء طاهر» یا «الماء» چه خواسته بیاورد به ذهن؟ همین «ماء» را خواسته بیاورد نه ماء بحر، نه ماء بئر، نه ماء کر، هیچ قیدی ندارد چرا؟ چون فرض این است که احرازنا که در مقام چیست؟ در مقام انتقال مفهومی با این الفاظ به ذهن مخاطب است. و می‌دانیم و خودش هم می‌داند که این لفظ به خاطر علقه وضعیه‌ای بین خودش و آن معنا هست، همان معنا را می‌آورد لا غیر، قرینه صارفه‌ای هم اقامه نکرده. خب با توجه به این‌ها قطع پیدا می‌کنیم پس آن چه که می‌خواهد فعلاً به ذهن ما بیاورد لیس الا هذا. خب این هم مقدمه ثانیه کلام ایشان.

پس مقدمه اولی این شد که مقصود از این که مولی در مقام بیان است که در باب مقدمات حکمت برای اطلاق می‌خواهیم، چیست؟ مقام مراد جدی نیست، بلکه مقام استعمالی است. مقدمه دوم این است که وقتی که این شد، با توجه به این بیانی که کردیم این یوجب القطع، یعنی چه یوجب القطع؟ یعنی دیگر احتمال خلاف نمی‌دهیم. خب وقتی احتمال خلاف ندادیم پس دلالت اطلاق بر آن مفادش می‌شود چه؟ می‌شود نص و ظاهر نمی‌شود. ظاهر آن است که احتمال خلافتش داده بشود. احتمال خلاف نمی‌دهیم. حالا که احتمال خلاف نمی‌دهیم پس می‌خواهد چه کار کند؟ می‌گوید اظهر بر ظاهر مقدم است. اصلاً این جا ظهور نیست که ما بخواهیم بگوییم حجیت ظهور مقید است به این که برخلافش اظهر نباشد. ظهور نیست این جا، بلکه نص است.

سؤال: حاج آقا مقید هم همین طور است دیگر.

جواب: مقید هم در رتبه خودش همان جور است. باشد.

سؤال: ...

جواب: خیلی خب پس بنابراین این قانون را شما این جا بیابید پیاده کنید اصلاً درست نیست. ایشان فلذا اشکال کرده. گفته مرحوم محقق آخوند که فرموده است تقدیم خاص بر عام از باب اظهر و ظاهر است. تقدیم مقید بر مطلق از باب اظهر و ظاهر است این کلام لا اساس له، علی مبنای خودش. چون اصلاً این جا اظهر و ظاهر پایش در میان نیست. آن که قطع آورد، آن که نص شد. حالا شما بگو آن طرف هم نص است پس دو تا نص هستند که شاخ به شاخ می‌باشند. پس این کبرای اظهر و ظاهر از کجا آمد که شما

تطبیق می‌کنید؟ پس ولو ما بپذیریم ظاهر مقید است به این که برخلافش اظهري نباشد اما وقتی می‌آییم در صغرایش حساب می‌کنیم، می‌بینیم بر این موارد تطبیق نمی‌کند. این اشکال ایشان.

خب حالا این اشکال را بعد ایشان خودش عدول کرده از آن. در یک جایی این اشکال فرموده ولی بعداً ظاهراً عدول فرموده و حالا چه جور؟ تلمیذ شهید ایشان هم مرحوم آقای حکیم در تعلیقه شبیه فرمایش استاد را فرمودند منتها به بیان قوی‌تری شاید بیان فرمودند. چون این‌ها مطالب مهمی است که بحث خارج هم برای همین دقت افزایی ذهن‌ها هست این را هم متعرض بشویم ان شاء الله بعد برویم سر مطلب دوم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.